اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

 اذا اتقرر هذا فتقول: كون الشئ واقعاً تحت مقولی. لحسب اعتبار وجوده فی نفسه لا یوجب كونه واقعاً باعتبار آخر تحت مقولی تملك المقولی بل و لا تحت مقولی من المقولات فالنفس الانسانیه و ان كان یحسب ذاتها جوهراً و بحسب نفسیها مضافاً لكن بحسب كونها جزءٌ الجسم باعتبار و صوری مقومی لوجوده باعتبار آخر لایجب ان تكون جوهراً مجرداً كما فی سائر الصور المادیی علی ما علمت.

 خب بنابر تقریر مرحوم آخوند در كیفیت قوام جنس به جسم و صورت به ماده اشكالی كه مطرح بود این بود كه چطور در حالی كه خود جنس جوهر است و این منتزع از جسم است شما این جنسیت را از ماده انتزاع می‌كنید ولی این جنسیت را كه همان شمول است از صورت انتزاع نمی‌كنید در حالتی كه خود صورت هم جوهر است و در جوهریت تفاوتی بین ماده و بین صورت نیست

 این اشكالی بود كه مطرح شد و بنابر طریقه مشاء مرحوم آخوند از این مسئله یك جوابی دادند و جواب ایشان هم این بود كه گرچه هم صورت و هم ماده دارای حقیقت جوهریه هستند و هر حقیقت جوهریه حقیقت فی نفسه است یعنی برای خودش قوام دارد و آن قوام فی نفسه اقتضاء می‌كند كه خودش استجلاب عرض را بكند نه اینكه خود آن عرض بتواند استقلال ذاتی داشته باشد در موضوعات، ف بر این اساس این ماده و صورت گرچه دارای جوهریت هستند و جوهریتشان فی نفسه است ولكن از آن جایی كه جنس و فعلیت او فعلیت و حقیقت ابهام است شما می‌توانید آن امر مبهم را توسعه بدهید نسبت به مصادیق متعینه ولكن حقیقت صورت یك حقیقت مبهمه نیست بلكه یك فعلیت متعینه و متشخصه است و دیگر شما نمی‌توانید او را توسعه بدهید.

 وقتی یك شیء متعین است وحدت بر این حاكم است اثنیت دیگر برنمی‌دارد تثلیث و تربیع دیگر برنمی‌دارد پس شما نمی‌توانید از این حقیقت متعینه، اثنینیت و تثلیث را و همین طور كمیات متكثره را انتزاع كنید و یك جنبه شمول كه جنسیت است از او بگیرید این اختصاص به یك امر مبهمی‌دارد كه آن امر مبهم قابل صدق بر كمیات متكثره است تا وقتی كه هنوز متعین نشدند پس بنابراین آن حقیقت مبهمه فانی است در آن حقیقت متیعنه آن چه كه مبهم است فنا دارد ولذا می‌گوییم كه جنس فانی در فصل است یعنی جنس فی حد نفسه و فی حد ذاته برای خودش تعین و تشخص ندارد و تشخص او همان ابهام و فعلیت در اجمال است.

 این پاسخ مرحوم آخوند بنابر حكمت و فلسفه مشاء بود و درست هم هست اشكالی به اصطلاح بر این مسئله مترتب نیست در اینجا هم ماده جوهر فرض شده و هم صورت و انتزاع جنس از ماده به لحاظ جوهریت مبهمه است انتزاع فصل از صورت به لحاظ جوهریت متعینه و فعلیت متشخصه است پس بنابراین جنس از ماده انتزاع می‌شود نه از صورت این جواب جوابی است كه بنابر فلسفه مشاء و ذاتی باب ایساغوجی می‌تواند در این جا پاسخی از اینها باشد.

 تلمیذ: اشكالی كه شده چطور ما از چیز مبهم می‌توانیم چیزی را انتزاع كنیم و اگر چیزی متشخص باشد؟

 استاد: این را قبلا عرض كردیم و این مسئله مطرح شد كه یك حقیقت مبهمه به عنوان یك حقیقت معدوم نیست فرق است بین ابهام و بین عدم، عدم یك شی‌ایی است كه آن قابل برای ترتب حكم نیست نه می‌تواند موضوع واقع بشود و نه محمول فقط مفهوم او موضوع و محمول هستند ولی حقیقتی وراء مفهوم ندارد كه بتواند در خارج تحقق پیدا بكند به عنوان یك طرف قضیه. آن چه كه در این جا هست یك واقعیت خارجی مبهم است نه یك واقعیت معدومه، اگر واقعیت باشد عدم ندارد و اگر در جایی عدم باشد واقعیت ندارد.

 تلمیذ: فناء در صورت دیگر وجود ندارد؟

 استاد: همین كه می‌گوییم فانی در صورت است پس چیزی است كه فانی نیست نه این كه چیزی نیست هست و فانی است!

 تلمیذ: فانی شده الان فعلًا فقط صورت است دیگر چیزی نیست؟

 استاد: نه آن چه كه ما الان داریم انتزاع می‌كنیم دو چیز است ببیند كتابی كه الان در این جا ...

 تلمیذ: قبل از صورت ...

 استاد: ببینید این كتابی كه الان در جلوی من هست این الان صورت قرطاسیت دارد دیگر قبلش چیست قبلش صورت قرطاسیت نداشت ولی ماده بوده

 تلمیذ: الان صورت آمده غلبه كرده بر او و او را به كلّی مبهم كرده.

 استاد: الان ببینید یك امر است پس معلوم است یك امر فعلی است آن امر فعلیش آن امر مبهم است این چیزی كه الان به صورت قرطاسیت است و ما فقط در این جا قرطاس می‌بینیم و چشم، ماده را نمی‌بینید این بخاطر عدم ادراك به اصطلاح واقع و صحیح ما است اگر ما یك چشمی‌داشتیم كه غیر از صورت ماده را هم می‌توانست ببیند در این صورت دو چیز می‌دیدیم گرچه تركیب اینها اتحادی است نه انضمامی، از صورتی كه الان فعلیت دارد برای ما و صورتی كه قبل از این صورت بوده و صورتی كه قبل از آن صورت بوده و صورتی كه همین طور قبل از اوبوده الی ما لانهایه له ابتداء و استدامه ما كشف می‌كنیم این صوری كه یكی یكی آمده و عارض بر این شیء شده شی‌ای بوده به ماده خودش ولكن در هر زمانی و در هر لحظه‌ای آن شیء صورت خاصی به خود گرفته و اگر آن صورت نبوده آن شیء هم ظهور پیدا نمی‌كرد نه این كه نبود هست ولی ظهور پیدا نمی‌كند ظهور او عبارت است از همان تحققش و فنایش در آن صورتی كه باید بر او عارض بشود. من از باب تشبیه و تقریب در اینجا می‌گویم در مورد عروض عوارض بر موضوع مگر نمی‌گوییم هر عرضی مسبوق به موضوع است و قبل از آن عروض عرض باید این موضوع وجود داشته باشد مگر ما نمی‌گوییم كمیات و كیفیات همه عارض بر این موضوع خارجی هستند و قبل از عروض كم باید ماده او كه ماده یعنی محل او یعنی نه محل ماده اصطلاحی باید محلی برای عروض این كم باشد تا این كم تحقق خارجی پیدا بكند شما كه الان می‌خواهید این كاغذ را به دو نصف تقسیم كنید كاغذ هوایی را كه نمی‌شود تقسیم كنید كاغذی همان ماده است در دستتان این را برمی‌دارید از این جا می‌گیرید پاره می‌كنید به دو كم دراین جا تشكیل می‌شود یك كم در این دست و یك كم هم در این دست یك كیف در این دست یك كیف هم در این دست یك جده در این دست یك جده هم در این دست، این اعراضی كه عارض می‌شود بر این موضوع باید مسبوق به موضوع باشد در این شكی نداریم، پس بنابراین قوام عرض نسبت به موضوع قوام فی نفسه است یا قوام قوام لغیره است معنا ندارد كه دیگر عرض خودش فی حد نفسه قوام داشته باشد و بتواند خودش سر پای خودش بایستد آن كه سر پای خودش می‌ایستد جوهر است آنی كه سر پای خودش می‌تواند بایستد موضوع است اینها را روی پا خودشان می‌ایستند بعد آن وقت اعراض می‌آید بر اینها عارض می‌شود و طبیعی است كه مسئله این طور است پس بنابراین آن چه كه در وجود خودش بنابر تعبیری كه می‌آوریم آن كه در وجود خودش نیازی به شیء دیگر دارد او عرض است نه موضوع حالا بحث را می‌آوریم نسبت به موضوع آیا شما می‌توانید موضوعی تصور بكنید بدون كم بی موضوع می‌گوید مگر شما نمی‌گویید كه من وجود فی نفسه و لنفسه دارم این وجود فی نفسه و لنفسه من می‌خواهم این وجود را بدون كم در این جا عرضه كنم من این وجود را می‌خواهم بدون كیف در این جا عرضه كنم من این وجود را می‌خواهم بدون اضافه و جده در این جا عرضه كنم خودتان دارید می‌گویید من مستقلم وقتی كه من مستقلم پس بنابراین این می‌تواند بدون كم هم باشد بدون كیف هم باشد می‌گوییم نه، گرچه شما وجود فی نفسه دارید ولی در مقام اظهار! نه وجود در مقام ظهور و در مقام بروز! آن جا نیازی به كّم دارید بدون كّم شما قرطاسی در این جا تصور كنید بدون ابعاد ثلاثه این امكان ندارد شما قرطاسی را تصور كنید بدون لون بیاورید دیگر تصور كنید می‌توانید تصور كنید یا نه؟ امكان ندارد وقتی كه شما نمی‌توانید قرطاس بدون لون را تصور كنید پس بگویید كه سواد هم ذاتی قرطاس است جزء ماهیت قرطاس یكیش سواد بودن است یكیش بیاض بودن است یكیش فرض كنیدكه دارای ابعاد بودن است یكیش داخل در جده بودن است بالاخره یا جده مولاه یا جده عبید بالاخره جده است دیگر تعلق باید داشت

 هر قدر بین وجود و ظهور درباب ماده و صورت می‌گوییم بحث وجود نیست بحث ظهور است ماده خودش وجود دارد فی حد نفسه، منتهی آن وجودش چه موقع ظهور پیدا می‌كند وقتی كه یك صورتی بر آن عارض بشود آن صورتی كه می‌آید بر این عارض می‌شود نه به عنوان عرضیت باب ایساغوجی نه به عنوان عرضیت به عنوان حمل كه خود این هم ذاتی است تا این صورت نیاید و ذاتی این ماده نشود به نحوی كه ماده فانی در او بشود وقتی كه شما نگاه می‌كنید نمی‌گویید مادهٌ و قرطاس می‌گویید قرطاسٌ یك راست می‌روید سراغ قرطاس وقتی كه شما نگاه به خشب می‌كنید نمی‌گویید كه مادهٌ و صورتٌ خشبیه كه این صورت خشبیت بر او عارض شده یك راست می‌روید سراغش و می‌گویی هذا خشبٌ وقتی كه شما فرض كنیدكه نگاه به اعشاب می‌كنید نمی‌گویید كه این مادهٌ من المواد كه خوب اصلش چیست نمی‌دانم فرض كنید برای اصلش هم تازه هر چه بخواهید اسم بیاورید باز هم آن دارای صورت است دیگر یك مادهٌ مبهمهٌ یعرض علیه صورهٌ خشبیه صوره المائیه صوره الحجریه همان اول می‌گویید هذا حجرٌ این كه همان اول می‌گویید هذا حجرٌ یعنی این رفت و فانی شده و فعلًا خودش پشت این صورت قایم شده شما نمی‌بینید پشت پرده را آن چه را كه در پرده می‌بینید خشبیت است در حالتی كه خشبیت غیر از ماده خودش بوده چطور قبلا سه سال پیش نبوده ده سال پیش نبوده این قرطاسی كه الان شما دارید می‌بینید صد سال پیش كه این طور نبوده در حالی كه ماده‌اش بوده این ماده همین طور درگذشت زمان تغییر می‌كند می‌كند می‌كند الان در جلوی ما روز سه شنیه است ما داریم این را مشاهده می‌كنیم این بخاطر حضور ما در این موقع است كه ما قبل را نمی‌توانیم ببینیم بعد را هم نمی‌توانیم ببینیم ولی اگر یك حالتی داشتیم كه قبل و بعد برای ما ثبوت داشت آن ماده را در تمام این صور مشاهده می‌كردیم آن چیزی كه خودش را قایم كرده داریم مشاهده می‌كنیم و می‌بینیم كه چگونه این صور یكی پس از دیگری همین طوری می‌آید و این نه این كه عارض می‌شود و این ماده به این صورت درآمد آن گاه ما می‌گوییم این صورت بر او عارض شده نه، این كه عارض بشود ذاتی او است اصلا بدون این، آن ماده نمی‌تواند ظهور خارجی پیدا كند پس عقل در این جا می‌آید انتزاع می‌كند تفكیك می‌كند تحلیل می‌كند یك ماده مستمر و سیال را در نظر می‌گیرد آن را اسمش را می‌گذارد امرٌ حقیقی و مبهم، مبهم نه به لحاظ این است كه الشیء مالم یتشخص لم یوجد نه، تشخص دارد تشخصش تشخص استمراری است نه تشخص فعلی و دفعی یك تشخص استمراری در این ماده است كه در هر لحظه ای آن تشخص به تشخص دیگری درمی‌آید دلیل بر این كه این تشخص یك تشخص استمراری است كه شما بین او و بین مجردات فرق می‌گذارید و كاری به صورتش ندارید كار ندارید كه این الان چون قرطاس هست پس مجرد نیست نه كاری ندارید به این كه چون خشب است خشبیت دخالت در ماده بودن در غیر مجرد بودنش ندارد قرطاسیت دخالت ندارد آن ماده بودن است كه آن دخالت دارد

 البته همان طوری كه عرض كردم ما این مسئله را جور دیگری تقریر خواهیم كرد و البته برای این مسئله كه مرحوم آخوند دارند این قضیه را مطرح می‌كنند ما اشكال وارد خواهیم كرد حالا به نظر قاصر خودمان اشكال وارد هست عرض كردیم بعد از این كه تقریر ایشان شد بعد آن وقت نظری كه به نظر می‌رسد آن را عرض می‌كنیم فعلا این مرحوم آخوند بنابرحكمت مشاء مطرح می‌كنند فعلا تقریرش به این كیفیت است و تقریر بسیار تقریر خوبی است كه این كه ما الان داریم مشاهده می‌كنیم مسئله ظهور یك مسئله است و مسئله وجود یك مسئله دیگر است مسئله موضوع یك مسئله است مسئله وجود موضوع یك مسئله است ظهور موضوع و اعراضی كه بر او عارض می‌شود یك مسئله دیگر است بله ما موضوع بدون عرض نداریم شما سریر بدون كمیت دارید معنا ندارد؟ پس بنابراین باید بگویید كه سریر قوامش به كم است كه نیست ظهور سریر به كم است ظهور سریر به لون است ظهور سریر به ارتباط او با مكان است شما یك سریری داشته باشید بدون این كه تعلق به مكان داشته باشد معنا ندارد، حالا مكان را به هر كیفیتی می‌خواهید بگویید بالاخره سریر یا باید در این اتاق باشد یا در حیاط باشد یا سریر اصلا بگویید در فضا هم باشد باز تعلق به جوانب خودش دارد سریر بدون تعلق به جوانب ما نداریم سریر بدون تعلق به فضا ما نداریم باید باشد ولی قوامش وجود سریر به چیست؟ آن چه كه وجود سریر را فعلی می‌كند و شما صرف نظر از آن كمش و آن رنگش و وضعش پایه‌ها در كحا باید باشد آن قسمت بالا در كجا باید باشد آن وزنی كه این سریر دارد، صرف نظر از او یك حقیقت خارجی واقعی برای او می‌بینید و لذا قبل از این كه چشمتان باز كنید كه رنگش چیست قرمز است قهوه‌ای است چه رنگی نقاشی كرده دست می‌زنید تا دست می‌زنید می‌گویید این سریر است خوب رنگش چیست می‌گوید من نیاز به رنگ ندارم همین كه دست زدم فهمیدم خوب مگر سریر بدون رنگ هم داریم؟ چرا شما بدون این كه رنگ را نگاه بكنید فهمیدید سریر است؟ چون سریر در وجود خودش نیاز به رنگ ندارد سریر در ظهورش نیاز دارد كه در مرآی و در منظر قرار بگیرد باید كیف داشته باشد باید كم داشته باشد و امثال ذلك درست شد این مربوط به این، مثل همین اشعاری نسبت به كیفیت ظهور مبدأ اعلی به مخلوقات و تعینات كه ظهور تو به من است ببینید می‌گوید ظهور تو به من است و وجود من از تو، دو چیز در این جا است یكی وجود الشیء است كه یا حقیقتش حقیقت جوهری است یا حقیقتش یك حقیقت عرضی است، این وجود الشیء است در عرضها مثل مقولات در حقیقت جوهری هم مثل جواهر و اینها هستند در بحث جواهر و اعراض.

 وجود من از تو است بله تا آن مبدأ اول نبود تا آن وجود بحت و بسیط بالصرافه نبود تا آن وجود علّی نبود تا آن وجود مفیض نبود ما كجا بودیم؟! خبری از ما نبود آن مبدأ اول است كه ظهور او وجود ما را اقتضاء می‌كند اگر نازی كند از هم فرو ریزند قالبها! پس وجود ما از او است چرا چون وجود ما وجود معلول است و وجود معلول با واسطه وجود علت است وجود ما از او است زیرا وجود ما وجود متعین و محدود است و این وجود متعین و محدود باید مسبوق باشد نه مسبوق زمانی مسبوق باشد به وجود بالصرافه همین كه شما می‌گویید وجود محدود پس بنابراین در ضمنش یك بالصرافه را خواباندید تضمین كردید بدون این كه بگذارید كسی بفهمد بگویند وحدت وجود شدید! بدون این، یك وجود بالصرافه این لا به لاها در نظر گرفتید وجود محدود این محدود از كجا آمد خودتان دارید می‌گویید محدود جناب آقا شما كه خودتان دارید می‌گویید وجود محدود پس بنابراین باید یك وجود غیرمحدود باشد كه آن وجود غیرمحدود منشأ و علت و سرچشمه این وجود محدود در این جا شده پس وجود ما كه محدود است از او است لذا وجود ما مركب است و وجود او بسیط است و هلم جرا این كه وجود ما از او است در این شكی نداریم این وجود به واسطه افاضه اشراقیه و این اضافه اشراقیه به محض این كه قطع بشود مساوی است با عدم به محض اینكه قطع بشود می‌شود عدم یعنی آن جنبه افاضه و آن جنبه اراده و مشیت متعین كننده آن ربط آن یكدفعه قطع بشود خدا چرتش بزند حالا آمد لاتاخذه سنی و لا نوم حالا آمد و خدا چرتش زد یك چرت بزند كل عالم می‌رود هوا یك چرت یك لحظه نیاز نیست به این كه حالا باید دوباره چیز بشود. این وجود از او است در این شكی نداریم ولی از آن طرف ظهور او به من است اگر قرار بر این باشد كه ما نبودیم خدا چگونه ظهور داشت خدا چه ظهوری داشت اگر قرار بود ما نبودیم اگر قرار بود این آسمان و زمین و این عالم مجردات نبود به من یعنی به من و امثال و من اگر قرار بود پیغمبری نبود پس ظهور خدا به چه بود؟ اسماء جمالیه و جلالیه اتم در چه قالبی می‌توانست ظهور پیدا كند در شب مبعث مگر نمی‌خوانیم اللهم انی اسئلك بالتجلی الاعظم فی هذا الیل المعظّم آن تجلی اعظم اگر در قالب رسول خدا نبود مگر در هوا هم ما تجلی داریم یك تجلی نه در قالب رسول الله نه در قا لب علی بن أبیطالب نه در قالب حضرت زهرا نه در قالب امام حسن تا امام زمان علیهم‌السلام اگر این ها نبودند آن تجلی اعظم به چه كسی تعلق می‌گرفت؟! لنگ در هوا كه ما نداریم باید یك چیزی باشد همین جوری بگوییم كه آقا تجلی، خوب تجلی به چیست؟ یك متجلی هم باید این طرف قضیه باشد تا این كه ما این انتزاع تجلی را باید بكنیم

 تلمیذ: رابطه صورت و ماده مثل رابطه ظهور و وجود از باب تشكیك است؟

 استاد: نه

 تلمیذ: چون این عرضی است كه عارض بر یك موضوعی می‌شود لابدیت عقلی به ما می‌گوید باید یك ماده باشد.

 استاد: بله

 تلمیذ: والّا این صورتهای مختلف نمی‌شود یك مابه الاشتراك

 استاد: نمی‌شود

 تلمیذ: اما در مورد ظهور در مثلا یك تجلی نسبت به ذات باری می‌شود این را گفت یعنی بگوییم كه همان جوری كه اگر این تجلیات و ظهورات نبودند ظهور وجود پیدا نمی‌كرد این صورت نسبت به ماده مثل همان است

 استاد: بله ما همان را می‌گوییم

 تلمیذ: آخر رابطه صورت با ماده رابطه عرض و معروض است

 استاد: نه، خوب از كجا شما می‌گویید صورت و ماده عرض است

 تلمیذ: وجود ربطی را خب قبول دارید دیگر؟

 استاد: ببینید در بحث عرض بله آن وجود ربطی كه بجای خودش، وجود ربطی همان وجود فانی در همان وجود بسیط و در علت خودش است.

 تلمیذ: دیگر عرض و معروض مطرح نمی‌شود

 استاد: اجازه بفرمایید به طور كلی هر معلولی فنای در علت خودش دارد چون در بحث علیت استمرار كرده نه این كه صرف الحدوث حدوثا و بقاء باید جنبه علیت نسبت به معلول وجود داشته باشد حتی در آن جهاتی كه ما معلول را جدای از علت می‌دانیم در نفس حیثیت علّی استمرار هست ولی وقتی كه آن حیثیت قطع بشود دیگر جنبه علیت هم قطع می‌شود آن دیگر ارتباطی با او ندارد این كه حوادث و پدیده‌های آنی است كه در آنیات این مسئله آنجا است در مسئله وجود ربطی كه وجود همه خلایق نسبت به وجود باری و بالصرافه است و وجود معلول به نسبت به علت است در همه اینها، آن حیثیت ربطیه اقتضاء می‌كند كه این وجود در هویت ذات خودش فانی باشد در آن حیثیت ذاتی خودش فانی باشد و استقلال وجود فی نفسه نداشته باشد وجود فی نفسه اگر داشته باشد وجودش دیگر لنفسه نخواهد بود بلكه لغیره خواهد بود یعنی به واسطه همان حیثیت ربطیه است كه شما در خارج یك تعینی را مشاهده می‌كنید آن حیثیت ربطیه را نمی‌بینید در این جا قضیه برعكس است در آن جا آن حیثیت ربطیه كه تحققش به واسطه شهود باید باشد از دیدگان ما مخفی است، آنی را كه شما مشاهده می‌كنید تعین خارجی است تعین خارجی را می‌بینید آن طنابی كه بین این و بین آن مبدأ است آن را نمی‌بینید كه آن طناب اگر بخواهد پاره بشود آن آقا با صدو چهل كیلو وزن در این جا دیگر به صفر تبدیل خواهد شد هیچی یعنی یك صفر در این جا، رفت، آن حیثیت ربطیه كه پشت قضیه است و او باعث شده است كه الان این شیء این زید در مرآ و منظر ما باشد از دیدگان ما مخفی است و آن چه را كه در دیدگان ما است تجلی و ظهور و بروز آن حیثیت ربطیه است پس وجودی كه الان در خارج مشاهده می‌شود وجود متعین است ولی در این تعینش وابسته به او است به محض اینكه آن حیثیت ربطیه قطع بشود حكم عدم بر او بار می‌شود دیگر استمراری در این جا معنا ندارد

 در قضیه صورت و جنس مسئله به این كیفیت است منتهی جایش برعكس است یعنی جنس یك واقعیت خارجی است این واقعیت خارجی او را از سایر واقعیتها جدا می‌كند از مجردات جدا می‌كند از جبرائیل و عقل جدا می‌كند از جن و پری و ملك جدا می‌كند از همه اینها جدا می‌كند به آنی كه با همه اینها فرق می‌دارد اسم ماده ما می‌گذاریم حالا آیا ماده خودش به تنهایی ظهور دارد نخیر ماده ظهور ندارد ظهور ماده به چی است به آن صورتی است كه در آن صورت ظهور پیدا می‌كند یعنی خودش را نشان می دهد و به واسطه نشان دادن ما می‌فهمیم كه ماده‌ای وجود دارد لذا صورتی كه این شیء دارد عبارت است از همان صورت جسمیت خودش آن صورت جسمیت همان شی‌ای است كه ذاتی برای این امر خارجی است ذاتی به این معنا كه اگر نباشد شیء در وجود خودش دچار نقص می‌شود نه در ظهور در وجود خودش دجار نقص می‌شود ببخشید در این ذاتی یعنی در وجود، منتهی این ماده وقتی كه می‌خواهد ظهور پیدا بكند به واسطه این صورت است كه این فعلیت پیدا می‌كند برای ظاهر شدن فعلیت پیدا می‌كند برای آن تحقق خارجی پیدا كردن و به واسطه آن فعلیت.

 تلمیذ: پس بنابراین آدم هرچه می‌بیند باید در ... ببیند؟

 استاد: أحسنت أحسنت بله

 تلمیذ: و این ماده‌اش را هرگز نمی‌بیند؟

 استاد: نه این كه نبیند تصور می‌كند عقل تحلیل می‌كند عقل كه بیخود تحلیل نمی‌كند كشكی، یك چیزی را می‌بیند كه تحلیل می‌كند وقتی كه عقل ببیند كه الان فرض كنید كه این صورت بر این جا عارض شده و این ماده به این صورت است دو سال پیش این طور نبوده این صورت نبوده در حالتی كه همین وزن به حال خودش باقی است این وزن كه از هوا نیاورده همین وزنی كه بوده فرض بكنید كه یك كیلو و دویست و پنجاه گرم الان هم یك كیلو و دویست و پنجاه گرم است منتهی یك كیلو و دویست و پنجاه گرم دو سال پیش خشب بود و الان كتاب اسفار است

 تلمیذ: این وزن دیگر عرض است.

 استاد: نه من این را می گویم این عرض بر چه چیزی عارض شده تا این كه آن گرمش باقی مانده آیا بر صورت خشبیت بوده پس الان باید صفر باشد چون خشبیت الان وجود ندارد این وزن بر خشبیت من حیث انها

 تلمیذ: عرض موجب تشخص صورت می‌شود؟

 استاد: بله تشخص است نه تشخص به وجود متعین برمی‌گردد نه به ظهور وجود متعین این به صورت است لذا می‌گوییم فرق بین صورت و عرض در همین جا است صورت می‌آید به وجود آن ماده مبهم تعین خارجی می‌بخشد تعین خارجی به صورت است و این باید ذاتی برای این باشد منتهی ذاتی در ماده نیست بلكه ذاتی در تشخص به صورت نوعیه است چرا می‌گویند فرض بكنید كه جنس و فصل ذاتی نوع است به خاطر این است كه نوع بدون جنس و فصل تحقق پیدا نمی‌كند بخاطر همین است صورت نوعیه انسان صورت نوعیه قرطاسیت صورت نوعیه خشبیت باید دو چیز در آن باشد منتهی آیا شما می‌توانید آن دو چیز را از هم جدا كنید؟ نخیر نمی‌توانید نتوانستن ما دلیل نیست بر این كه نباشد! الان ما داریم قرطاسیت را با این چشم خودمان می‌بینیم ماده بودن را هم با عقل خودمان حس می‌كنیم یعنی دو امر در این جا تركیب شده یكی حواس ظاهر كه آن حواسّ ظاهر فقط ما را به آن امور مورد مرآ و منظر سوق می‌دهد

 تلمیذ: هر دو قابل حمل بر جوهریت هستند.

 استاد: هر دو جوهرند هر دو جوهرند صورت ظاهر

 تلمیذ: ما فقط جوهر می‌بینیم.

 استاد: جوهر همان است یك جوهر می‌بنیم منتهی آن جوهری می‌بینیم كه یعنی هم ماده جوهر است هم صورت جوهر است دو امر استقلالی است چرا ماده جوهر است بخاطر این كه جوهر مبدأ برای صورت است تا ماده نباشد صورت دیگر در این جا معنا ندارد صورت قرطاسیت بر چه چیزی بخواهد حمل بشود؟ در هوا كه نمی‌خواهد حمل بشود بالاخره باید بر یك امری مترتب بشود آن امر چیست آن امری كه نه خشب است نه قرطاس است نه حجر است نه در شكل می‌آید ولی در عین حال هم هست! به دلیل این كه قبل از خشبیت بوده در خشبیت هست در قرطاسیت هم كه الان در مقابل ما هست، هست دو سال دیگر هم معلوم نیست كه چه بر سر این كتاب بیچاره اسفار می‌آید آن هم موقع باز هست ده سال دیگر هم هست همه اینها هست آن هستی كه هستی كه هستی كه هست آن هست چیست؟ آن همان جنبه ماده بودن و جسمیتی است كه آن جسمیت یك واقعیتی است كه او را از سایر اموری كه جسم نیست یا جسم هست و لطیف نیست جدا می‌كند ما اسم او را نمی‌دانیم چیست حالا به او می‌گوییم ماده به آنی كه نمی‌دانیم چه اسمی‌بگذاریم و واضع لغت برای او اسمی‌جعل نكرده است ما به آن می‌گوییم ماده آنی كه در همه اینها همین طوری وجود دارد و الی ما لانهایه است اسم او را می‌گذاریم ماده می‌گوییم حالا این ماده را به ما نشان بده می‌گوییم این ماده قابل نشان دادن نیست نمی‌شود هر چیزی را نشان داد.

 زمان سابق كه بی‌حجابی و از این حرفها بود می‌گویند در یك اتوبوس خدا بیامرزد یك پدربزرگی داشتم معمّم خودش برای من تعریف می‌كرد مرحوم حاج آقا معین می‌گفت سوار اتوبوس شده بودیم بعد یك معمّم دیگری هم بود منتهی از ما جوانتر بود آن هم سید بود دیگر زمان سابق بی‌حجابی از این حرفها بود بعد یك بی‌حجابی سوار شده بود و یك چادری هم نشسته بودند و یك نفر شروع كرد گفت كه آقا این چیه این زنها چادر سرشان می‌كنند عین نمی‌دانم گونی و فلان و از این حرفها چادر سرشان می‌كنند و الان نگاه كن ببین به به این خانم را نگاه كن ببین چقدر خوشگل است و قشنگ است نه چادر دارد نه هیچی همه نگاه می‌كنند كیف می‌كنند فلان می‌كنند و اینها و اصلا من با این چیزها موافق نیستم اینها چیزهای من درآوردی است شروع كرد مسخره كردن می‌گفت كه آن آخوندی كه آن سید هم بود جوانتر بود بعد رو كرد به یارو گفت كه دیدی بعضی از ماشینهایی كه شخصی است دارند می‌روند اینها پرده دارد گفت چرا اینها پرده می‌گذارند و این اتوبوسها پرده ندارند گفت آقا این ماشین شخصی است یارو دلش می‌خواهد گفت آهان پس آن خصوصی است این اتوبوس عمومی‌است كه پرده ندارد و همه تماشا می‌كنند می‌گفت این زنها هم همینند آن زنهایی كه چادر سر می‌كنند خصوصی هستند و فقط مال شوهرانشان هستند آنهایی كه بی‌حجاب هستند و اینها عمومی‌هستند و مال عمومی‌هستند دیگر عام المنفعه می‌گویند اینی كه خودش را بی‌حجاب می‌كند و در مرآ و منظر می‌آید این یعنی همه من را ببینید من كی هستم و چی هستم ولی آن كسی كه چادر سر می‌كند و خودش را در عفاف و اینها نگه می‌دارد خوب آن می‌خواهد حریم به دور خودش بكشد و موقعیت خودش را به طور كل نگه دارد

 این جناب ماده‌ای كه الان شما به این كیفیت مشاهده می‌كنید این ماده قابل برای رویت نیست قابل رویت بودنش آن وقتی است كه نه یك امری بر او عارض بشود چون این هنوز قابلیت برای ظهور ندارد تا این كه بخواهد یك امری بر او عارض و مترتب بشود این چوبی كه الان این چوب را خمیر كردند تا بعد به اشكال مختلف دربیاورند الان بر این خمیری كه در جلوی ما است میخ نمی‌كوبند الان این خمیر را ارّه نمی‌كنند الان این خمیری كه هست آن خمیر را چسب نمی‌زنند می‌گذارند این خمیر سفت كه شد تبدیل به چوب شد حالا میخ را بر او فرو می‌كنند الان قابلیت دارد قبلا قابلیت نداشت وقتی كه چوب را خمیر می‌كنند تا این كه تبدیل به كاغذ كنند شما آن فرض كنید پاطیلی كه خمیر شده آن را برمی‌دارید رویش اسفار بنویسید روایت بنویسید این كار را نمی‌كنید صبر می‌كنید كه این را بردارند تبدیل به یك ماده و صورتی كه قابلیت داشته با شد برای عروض خطوط بر او، این قابلیت را بعد بیایند آن موقع این عمل را انجام بدهند.

 تلمیذ: آن خمیر هم صورت دارد

 استاد: احسنت ما فعلا همین را می‌خواهیم بگوییم ما فعلا بحث ما در قرطاسیت است این قابلیتی كه برای قرطاسیت است آن موقع هم برای خودش یك صورت خاصی دارد پس بنابراین آنی كه قابلیت می‌دهد به ماده و ماده را مستعد می‌كند برای عروض اعراض آن چیست آن صورت است آن كه به ماده قابلیت می‌دهد منتهی در هر زمانی یك شكل خاصی آن صورت دارد یك وقت آن صورت قرطاسیت است یك وقت آن صورت حجریت است یك وقتی آن صورت خشبیت است پس بنابراین هر دوی اینها از نقطه نظر عروض جنبه عروضی دارند ولی یكی عروضش عروض ذاتی است یكی عروضش چیست غیر ذاتی جنبه عرضی است یكی عروضش عروض جوهری است یكی عروضش عروض چیست عرضی جوهر نیست هر دو عارض است البته اسم آن را می‌گذاریم عروض عروض اتحادی، این را میگذاریم غیر اتحادی در ماده و صورت پس دو امر ما در این جا داریم در حسب واقع، منتهی در عالم خارج وقتی كه ما نگاه می‌كنیم می‌بینیم یكی از اینها فانی شده در یكی دیگر ماده فانی شده در آن صورت شما الان ماده را نمی‌توانید ببنید میكروسكوپ هم بگذارید نمی‌توانید ببینید.

 تلمیذ: صورت هم همین جور است صورت هم از سنخ جواهر است و قابل روئیت نیست.

 استاد: چی؟

 تلمیذ: آنچه قابل ادراك است همه‌اش از عوارض است اگر منظور از صورت فعلیت شئ باشد آنچه قابل مشاهده است همه‌اش عوارض است

 استاد: نه، ببینید آن چه كه چشم می‌بیند عرض است ولی در این عرضی كه می‌بیند همین احساس یك موضوعی را در این جا دارد اگر احساس موضوع را نكند به جای این كه میخ را بیاید بر چوب بكوبد میخ را به دیوار بكوبد.

 تلمیذ: باز هم حالت مشیر است حالت تصوری است

 استاد: نه

 تلمیذ: چون با این ترتیب كه فرمودید چوب را نمی‌بیند استدراك خشبیت، حجریت، قرطاسیت ندارد.

 استاد: دارد اگر نداشت كه شما نمی‌گفتید

 تلمیذ: ما نمی‌توانیم اثبات كنیم

 استاد: پس چرا می‌گویید چوب شما وقتی می‌خواهید بروید از كتاب فروشی كتاب بخرید اگر به شما چغندر بدهد چه می‌گویید شما می‌گویید كه نه من بیاض را در اینجا می‌بینیم بگوید چغندر سفید چغندر قند است بیا ترب بخر از اسفار هم سفیدتر از این تربهای دراز هست كتابفروشی بیاید سبزی فروشی بشود خوب می‌گوید آقا اسفار سفید است بیا این هم سفید چقدر قشنگ است ما برایت این جا گذاشتیم می‌گویید آقا اسفار نیم كیلو وزن است خوب بیا این هم نیم كیلو برمی‌دارم می‌كشم به تو می‌دهم این هم اسفار بعضیها ترب را با اسفار یكی می‌دانند حالا آنها خیلی خوب شما چه می‌فرمائید چشم شما همین سفیدی می‌بیند آن را هم این می‌بیند چشم شما آن وزن را می‌بیند آن هم همان وزن را می‌بیند صد و پنجاه گرم آن هم صد و پنجاه گرم آنی كه باعث می‌شود شما ترب نخرید و ا سفار را بخرید آن چیست

 تلمیذ: باز هم مخفی است من می‌خواهم بگویم قابل روئیت نیست

 استاد: نه مخفی بودن بله خیلی چیزها از ما مخفی است ولی آن احساسی را كه می‌كنید آن هم مخفی است

 تلمیذ: نه آن احساس مال ...

 استاد: احسنتكم الله آن احساسی كه می‌كنید و به آن احساس ترتیب اثر می‌دهید آن احساس است كه یك فعلیتی در شما ایجاد می‌كند آن فعلیت باعث تمایز بین این و بین سایر فعلیات می‌شود گرچه چشم نمی‌بیند چشم هست ولی همین احساس را در صورت ماده و صورت ندارید فرق می‌كند در ماده و صورت شما چه احساسی دارید آیا احساس شما با احساس فرق بین اسفار و ترب یكی است فرق می‌كند در اسفار و ترب دو فعلیت خارجی شما مشاهده می‌كنید این چشم شما هم برای رسیدن به آن فعلیت از او كمك می‌گیرد دستتان را هم برای رسیدن این جوری چیز می‌كنید این دست این طرف می‌كند یك وقت ترب نباشد یك وقت دارم خواب می‌بینم

 تلمیذ: علم ما به صورت بواسطه عوارض است.

 استاد: بله

 تلمیذ: بدون عوارض ما هیچوقت به صورت علم پیدا نمی‌كنیم همانطور كه بدون صورت ما علم به ماده نمی‌توانیم پیدا كنیم

 استاد: همین

 تلمیذ: ...

 استاد: همین این عوارض شما را به یك فعلیتی می‌رساند كه اسم آن فعلیت را شما می‌گذارید نوع همین عوارض شما را به یك فعلیتی می‌رساند كه آن فعلیت پشت این است اسم او را می‌گذارید ماده به یك فعلیتی می‌رساند كه اسم او را می‌گذارید صورت. لذا وقتی كه شما اسفار در نظر دارید كه می‌خواهید بروید كتاب بخرید چرا به جای این كه در مغازه كتاب فروشی بروید در مغازه عطاری نمی‌روید شما در حالی كه ماده‌ای هنوز ندیدید آنی را كه دارد ذهن شما و شما را ببرد در مغازه كتاب فروشی بدون این كه هنوز ماده ای را ببینید بدون این كه هنوز ماده ای را لمس كنید بدون این كه كاغذهایش را ورقهایش را این جوری به هم بزنید این چیست؟ این ماده كه نیست آن صورت است آن صورت یك امر حقیقی است آن در ذهن ما به عنوان كتاب همان در ذهن ما است به عنوان نخود همان در ذهن ما است به عنوان برنج درست آن صورتی كه در ذهن ما است بعد وقتی كه می‌رویم در كتاب فروشی از آن صورت یك ماده‌ای را هم برای ما كشف می‌كند تا این را در دست می‌گیریم می‌بینیم هان این ماده است صورت بدون ماده نمی‌شود آنی را كه تا به حال به دنبالش آمدیم جنبه ماده بودن نبود جنبه فقط صورت بود یعنی صورت اسفار، صورت آن مطالب، صورت آن عبارات صورت آن جملات، صورت آن كلمات شما را به این جا آورد ولی آیا وزنش هم شما را به این جا آورد شما وقتی كه داشتید می‌آمدید كتاب فروشی با خودتان گفتید یك اسفاری بخرم كه چهارصد و سی گرم وزن داشته باشد نه آمد و كاغذهایش وزنش كمتر بود بهتر هیچ در ذهنتان هست بیایم یك اسفاری بخرم كه همچین كاغذهایش كلفت باشد آن مد نظر است اصلا نه كاغذ مد نظرتان است نه جلد مد نظرتان است نه نمی‌دانم صفحات چه جوری مد نظرتان است هیچی اینها مد نظر نیست تمام اینها چیست تمام اینها عوارض است هیچ نمی‌گویید آن اسفاری كه می‌خواهم بخرم در آن خریدن اسفار رنگ سیاه جلد دخالت دارد این را شما این را نمی‌گویید در آن خریدن اسفار رنگ سبز جلد دخالت دارد نه هیچ تا به حال نشده كه یك نفر بله برای بعضیها رنگ جلد دخالت دارد آنها اسفار را جور دیگر می‌خرند مرحوم آقا می‌فرمودند یك وقتی ما می‌رفتیم به كتاب فروشی شمس جلو شمس العماره ما آن موقع كوچك بودیم می‌رفتیم كتاب می‌خریدند یك روز ایشان می‌گفتند كه ما رفتیم در آن كتاب فروشی آن وقت خیلی هم می‌دادند فضلا و دانشگاهیها می‌آمدند كتاب می‌خریدند سفارش می‌دادند خیلی كتابها هم برایشان می‌آورد و خیلی هم پولهای هنگفتی هم می‌آمدند یعنی همانها وقتی هم كه می آمدند می‌گفتند برو فلان كتاب را پیدا كن بعد هم پول می‌گذاشتند مسئله هم نبود برای آنها، می‌گفتند یكدفعه نشسته بودیم بعد یكی آمد و یك كراواتی و تشكیلاتی و خلاصه یك خورده این طرف و آن طرف را نگاه كرد و یك چند تا كتاب برداشت ما گفتیم به قیافه این نمی‌آید كه چی چی دارد برمی‌دارد كتابهایی كه اصلا به درد این نمی‌خورد دنبال قبسات میرداماد می‌گشت گفت آقا تو برو هندوانه‌ات را بفروش به قبسات میرداماد چه كار داری! هی همین طور ایستاده بودیم و این مشكل و معضل برای ما بود كه این چه منظوری از این دارد یكدفعه وقتی معضل ما حل شد كه گفت یك كتاب سبز رنگ این قدری به این قطر دارید آن موقع ما فهمیدیم حیف هندوانه فروش این آمده می‌خواهد كتابخانه‌اش را تكمیل كند كاری ندارد به قبسات این اصلا نمی‌فهمد قبسات را با صاد می‌نویسند یا با سین می‌نویسند آن هم برداشت گفت این كتاب كتاب خیلی خوبی است كتاب قصه برداشت به آن قصه نمی‌دانم جامع الحكایاتی داشت ما هم داشتیم كوچك بودیم یك كتاب جامع الحكایات سبز رنگ و بله بسیار خوب است و پولش را هم داد و همراه آنها برداشت برد بعد مرحوم آقا گفت آقا شما چرا این كتابها را می‌دهید دست اینها این هم آدمهای این طوری! گفت دیگر اینها می‌آیند و خلاصه ... پول حسابی هم می‌داد و یعنی چیز نبود یعنی كتاب داشتن در خانه یك دكور بود الان بعضیها دارند یعنی خانه باید یك كتابخانه داشته باشد در بعضی خانه ها مثلا فرض كن یك جا درست می‌كنند برای شب نشینی و فلان و بساط و از این چیزها این هم یك كتابخانه برای خودش درست می‌كند حالا فرض كنید كه هیچ اطلاعی هم نخواهد داشته باشد بله این گونه افراد سبزی و اینها ذاتی است صورت برای آنها صورت اسفاریت و اینها نیست همان سبز بودن ملاك است آن وزن و قطر این صورت اینها تشكیل می‌دهد حالا به آنها كار نداریم آنها این چیزها را نخواندند كه آنی كه شما بدنبالش هستید نه رنگ است نه وزن است نه ماده است و ماده را به عنوان ناچاری در ذهنتان می‌آورید نه به عنوان حالا اگر این اسفار روی حجر هم بود برای شما فرقی نداشت.

 قرآن را روی پوست آهو می‌نوشتند خیلی از مطالب را روی كتف و استخوان می‌نوشتند وقتی كه در زمان عثمان آمدند و جمع آوری كردند می‌خواستند قرآن را حفظ كنند یك پوست برداشتند آوردند روی پشم برداشتند آورده بودند روی یك استخوان استخوان شتر اینها را فرض بكنید كه نوشته بودند تراشیده بودند این استخوان به یك شكلی و آیات را روی او نوشته بودند اینها را جمع كرده بودند یك تلّی شده بود از این امور متعدده و اشیاء متعدده كه روی اینها قرآن نوشته بودند.

 دیگر ماده بودن را شما به عنوان وسیله و مقدمه برای صورت در نظر دارید نه به عنوان اصل و به عنوان این نظره استقلالیه آنی كه در نظر شما است آن اسفار بودن است آن چیست آن مجرد است خود آن صورت می‌شود صورت مجرده كه حالا البته دیگر من نمی‌خواستم وارد این بحث بشوم ولی حالا در آن مسئله ای كه قرار است مطرح بكنیم بعد از فرمایش مرحوم آقا آن مطرح می‌كنیم آن صورت است وقتی كه می‌روید در آن جا آنی را كه دنبال اسفار می‌گردید یك مرتبه می‌بینید فلانی جلویتان است آن را برمی‌دارید می‌خوانید وزن دارد تا حالا كه دنبال وزنش نبودید دنبال ماده بودنش كه نبودید می‌بینید این رنگ دارد كم دارد كیف دارد وضع دارد خصوصیاتش این طوری است .. تمام چرم است این را كه بعدها مشاهده می‌كنید اینها همه ظهورات و عوارضی است كه عارض شده بر این چیزی كه در نظر دارید آنی كه شما در نظر دارید فقط اسفار است فقط كتاب اصول كافی است فقط مفاتیح است مفاتیح كتابی است در آن دعا هست قرآن كتابی است كه آیات در آن است دنبال آن صورت شما دارید می‌روید و حركت می‌كنید حالا آن ماده‌ای كه ...

 تلمیذ: اگر این جور باشد دیگر ماده هم نخواهد بود وقتی دنبال اصول كافی یا اسفار هستیم ما دنبال یك حقیقت معنوی هستیم حقیقت معنوی در همین عوارض ظهور و بروز پیدا می‌كند

 استاد: بله

 تلمیذ: در سی دی یك حقیقت مبهمه‌ای باز ممكن است اهل دل باشد

 استاد: بله درست است

 استاد: هیچ اشكال ندارد در هر مرتبه ای آن رتبه خودش را دارد

 تلمیذ: پس ماده هم دیگر منتفی می‌شود

 استاد: نه ببینید نه این كه ماده منتفی بشود ماده هست ماده سرجایش است

 تلمیذ: اصول كافی و اسفار كه ماده ندارد

 استاد: بالاخره این اسفار در آن ماده نقش بسته حروفات روی هوا نیستند.

 تلمیذ: حروف كه فرمودید باز دوباره آمدید در عوارض

 استاد: حروف عوارض نیست حروف جوهر است

 تلمیذ: وجود عام می‌تواند متحمل صورمختلف باشد چه نیازی به ماده دارد

 استاد: وجود عام

 تلمیذ: بله با وجود و وجود منبسط عام كه تمام صور را تحمل می‌كند و صور مختلف را بروز می‌دهد ما چه نیازی به ماده داریم؟

 استاد: كی این صور مختلفه تحمل می‌كند در وقتی كه عام است؟! در وقتی كه عام است پس چرا چیزی ندارد بدون صورت است بدون كم است چه تغییری در وجود عام پیدا می‌شود كه بر اساس آن تغییر می‌گویید می‌تواند تحمل كند می‌تواند بر او مترتب بشود این صورت برود یك صورت دیگر بیاید آن تغییر اسمش چیست؟! آن می‌شود ماده یعنی وجود عام به حیثیت عام خودش كه صورت ندارد حیثیت عام می‌شود وجود بالصرافه مگر وجود بالصرافه سفید است مگر وجود بالصرافه حد دارد شما كه در وجود بالصرافه حدود را برمی‌دارید قیود را برمی‌دارید این وجود بالصرافه چه موضعی گرفت كه بر اساس آن موضعی كه گرفته حالا می‌تواند آن صورت مختلفه را پیدا كند منافات ندارد در بحث اصالت ماهیات این مطلب را گفتیم كه ماهیات یك امر خارجی است و واقعیت دارد برخلاف آنهایی كه می‌گویند ماهیت امر عدمی‌است نه، ماهیات امر خارجی است ولی وجود ماهیت چیست وجود استقلالی و فی نفسه، نه، وجود ماهیت عبارت است از همان تشكل وجود این وجود بالصرافه در تغییرش وقتی كه به آن تغییر در می‌آید شما اسم آن تغییر را می‌گذارید ماهیت والّا وجود كه از اول بوده چطور شما به وجود ماهیت نگفتید شما در وجود بالصرافه حق می‌توانید قائل به ما هیت باشید ماهیت یك حد است می‌توانید قائل به عدد باشید می‌توانید قائل به قید باشید می‌توانید قائل به وضع و رنگ و كم و كیف اینها باشید نه چرا الان قائل هستید چرا الان می‌گویید؟ زید، گربه، غنم، بحار، جبال چرا آن موقع نمی‌گفتید و چرا الان می‌گویید این فرق بین این و آن در چیست چه قضیه‌ای اتفاق افتاد كه واقعا و تحقیقا و حقیقتا شما در آن جا نمی‌توانید بگویید و واقعا و تحقیقا و حقیقتا در این جا می‌توانید بگویید چه اتفاقی افتاد آن اتفاق به او فكر كنید آن اتفاق را اسمش را ما می‌گذاریم ماهیت آن اتفاق را اسمش را می‌گذاریم ماده وقتی كه گفتیم ماهیت دیگر ماده و همه چیز به دنبال می‌آید

 منافات ندارد هم مطلب شما درست و هم كلام و فلسفه مشاء درست است البته این كه خدمتتان عرض می‌كنم این فعلا بنابر همین به اصطلاح فلسفه مشاء است كه در اینجا ماده و صورت را جوهر می‌گیرند و ماده را یك امر ذاتی و قابل تغییر و تحول كه در بستر زمان آن امر متحقق است و بر آن تحققش صور متعدده عارض می‌شود دقت كنید در این نكته مرحوم آخوند می‌آید اشكال وارد می‌كند و می‌فرمایند كه این خود ماده و خود صورت كه در مورد بدن این مطلب را مطرح می‌كند می‌گویند اینها در تعلقشان به یكدیگر جوهر نیستند مثل دو تا عرض هستند كه این بر آن عارض می‌شود و آن هم بر این عارض می‌شود یكی عرض خاص است یكی هم عرض عام است ماده به نسبت به صورت آن عرض عام است به جهت این كه در غیر از او انجام می‌شود ولی به همان مقداری كه مربوط به آن صورت است به همان مقدار می‌شود لازم كه ملزوم به او است او هم نسبت به این عرض خاص است بخاطر این است كه این صورت فقط اختصاص به این دارد و قابل تسری نسبت به جهات دیگر نیست ولی منافات ندارد كه خود این صورت فی حد نفسه در ذات خود جوهر باشد جوهر بودن صورت در ذات خودش باعث نمی‌شود كه در عروضش در این لحاظ جوهریت بشود این كلام كلام بعد مرحوم آخوند است كه رفع اشكال می‌كند حالا این را به نحو اجمال گفتیم ان‌شاءالله فردا

 علی كل حال مسئله منافات ندارد كه وجود در عین بساطت خودش آن به تحول و تغیری این مبتلا بشود كه به واسطه آن تغییر و تحول قابلیت پیدا می‌كند بر این كه صور مختلفی به خود بگیرد ولی قبل از این كه آن تغییر و تحول در او پیدا بشود قابلیت ندارد شما در ذات باری نمی‌توانید كم تصور كنید نمی‌توانید كه كیف تصور كنید در نفس وجود بالصرافه كه همان فیض اقدس باشد نمی‌توانید این را بگوئید بلكه اسم وجود منبسط آوردید در او تغییر پیدا شده خوب حالا كه تغییر پیدا شد ما اسم آن را می‌گذ اریم هیولای اولی شما هر چه می‌خواهید بگویید ماده بگذارید هیولای اولیه بگذارید مادی المواد بگذارید جنس بگذارید هر چی بگویید در تسمیه اشكال ندراد همین كه این وجود از بساطت خودش تغییر پیدا كرد دیگر تمام شد حالا این یك مراتبی را طی می‌كند.

 تلمیذ: این وجود منبسط است نه ماهیت

 استاد: وجود است خوب این وجود منبسط با وجود بسیط چه فرقی دارد من دنبال این فرق هستم

 تلمیذ: در هر صورت

 استاد: نه در هر صورت نه نداریم نه ببینید خوب این در هر صورت مطلب یك قدری مجمل می‌كند این را خوب ما این مقدار را قبول داریم كه وجود اول بوده به عنوان مبدأ و منشأ كه آن وجود بالصرافه كه در آن وجود بالصرافه در آن قید نبوده در آن حد نبوده این مقدار را قبول داریم حالا پدیده ای انجام شده و حادثه‌ای به وقوع پیوسته قضیه‌ای در خارج انجام شد كه الان آن وجود بالصرافه دیگر آن نیست یك چیز دیگر است اسمش را می‌گذاریم وجود منبسط آنی كه الان وجود منبسط شد الان در چه وضعیتی است؟ دارای حد است دارای قید است دیگر یك حدودی دارد شد ماهیت منتهی ماهیت مجرد آن ماهیت مجرد باز یك تغییر دیگر در او پیدا می‌شود می‌شود ماهیت فرض كنید كه مثل این مواردی كه از نفت می‌گیرند اول یك چیزهایی مثل قیر سیاه است كه این را می‌آورند در پالایشگاه یك مرنبه این را تصفیه و تقطیر می‌كنند یك ماده از او درست می‌كنند باز آن تقطیر و آن ماده‌ای كه به دست آوردند حالا یك چیز فرض كنید كه مازوت باز یك مرتبه دیگر تقطیرش می‌كنند این را از آن فرض كنید كه من باب مثال نفت می‌گیرند یا گازوئیل باز همان را یك مرتبه رقیقش می‌كنند نفت باز یك مرتبه رقیق رقیق همین طور تبدیل می‌كنند به بنزین و یا حتی رقیقتر از او بنزینش را هم بنزین سوپر می‌كنند بعد نزدیكتر از او بنزین طیاره می‌كنند هی آن را رقیق می‌كنند رقیق می‌كنند هی میزان خالصی آن بیشتر می‌شود میزان آن به اصطلاح مواد اضافی كه هست كمتر می‌شود هر مرتبه كه به او می‌خورد یك مرتبه وجودی پیدا می‌كند با یك اسم خاص و به درد یك چیزی می‌خورد بنزین طیاره را بگذارند در كوره نان سنگگ یكدفعه می‌رود هوا خودش و تمام آن صفی كه ایستادند و منتظر نان هستند تمامش می‌رود هوا! برای این كه این نانوایی و صف نان خریدن نروند هوا نباید آن بنزین را بیاورند باید مازوت بیاورند نمی‌دانم نفت گاز بیاورند گازوئیل را بیاورند اینها را بردارند بیاورند تا این كه به اصطلاح این نظام به هم نخورد به آن مقدار اگر به جای آن بنزین مازوت بریزند در طیاره یكدفعه می‌بینید طیاره سقوط كرد از آن بالا با صد و پنجاه مسافر آمد پایین! پس هر چیز در جای خودش است یعنی در اینی كه هر چیز در جای خودش است به خاطر چیست به خاطر ماهیت است این ماهیت با آن ماهیت فرق می‌كند این اختلاف ماهیت از كجا آمده؟ از جنسش آمده از وجود آمده پس وجود است كه تغییر پیداكرده ما نمی‌گوییم كه ماهیت اصالت دارد همان وجود این جوری شد، شد مازوت، همان وجود این جوری شد شد نفت سفید همان وجود این جوری شد شد بنزین طیاره همان وجود این طوری شد شد فرض كنید كه .. همین وجود این طوری شد شد وازلین ببینید یك وجود است ولكن هی تغییر كه پیدا می‌كند شما می‌بینید ماهیات مختلف و صور مختلفی به خود می‌گیرد و بر اساس آن صور مختلف خواص مختلفی بر او بار میشود كه آن خواص در آن یكی هم نیست واقعا هم نیست خوب این وجود باید تغییری در او پیدا بشود یا نه كه بتواند قبول بكند آن تغییر را اسمش را ما می‌گذاریم ماده حالا كه به ماده شد می‌تواند این حقایق مختلفی پیدا كند البته این آن طرح ظاهری مسئله است مطالبی كه خدمتتان عرض كردم ما می‌توانیم به طور كلی ماده و صورت را جور دیگری تصور كنیم نه این كه تصور كنیم كه نیازی به تحقق یك امر اصیل و مستمر نداشته باشد بلكه همان تحقق علیت در خارج به ظهور معلول و ارتباط او با علیت است كه در ما یك امر مستمر ایجاد می‌كند این درواقع استمرار وجود ندارد شاید منظور شما هم همین باشد از این مسئله

 تلمیذ: آن مسئله‌ای كه می‌فرمائید بیشتر ادراك ماده را وزن داشتن

 استاد: بله

 تلمیذ:؟ ...

 استاد: یعنی بیشتر این حالا هست

 تلمیذ: برای ادراك

 استاد: برای اعراض این كمك می‌كند

 تلمیذ: این كمك می‌كند

 استاد: بله

 تلمیذ: فیزیك جدید هم یك بار عرض كردم داشتن جاذبه و اینها نوعی از صورت جسم است ... ...

 استاد: بله بله

 تلمیذ: حقیقت ماده بودنش گفتم ... ..

 استاد: آن یك چیز دیگر است آثار آن است ...

 تلمیذ:؟ ...

 استاد: آن همان ما را هدایت می‌كند

 تلمیذ: در واقع برای ماده بودن شئ چیزی باقی نمی‌ماند

 استاد: نه ماده بودن نه اینكه ببینید همین كه شما می‌گویید ماده یعنی یك امر قابل درك غیر قابل رویت

 تلمیذ: نفس به خاطر ادراك خودش ادراك جوانب را می‌كند این امر را می‌سازد ولی اصالت با صورت است ...

 استاد: بله بله مسئله هر چه هست حالا این مسئله را

 تلمیذ: یعنی ممكن است ما به ازاء خارجی نداشته باشد

 استاد: بله ببینید ما بر اساس فلسفه مشاء داریم مشی می‌كنیم این را ما امروز به آن پرداختیم البته این صحبتها این چند روز اخیر شده فردا كلام مرحوم ملاصدرا تقریر می‌شود كه چطور مرحوم آخوند در اینجا این امر مستمر را ایشان می‌خواهند نفی كنند به دو امر فعلی كه هر دوی اینها جنبه جوهری ندارند نسبت به یكدیگر گرچه نفس به صورت است آن در ذات خودش جنبه جوهری دارد ایشان فردا در مقام اثبات این مطلب هستند بعد از اثبات این قضیه اشكالی كه ما بر مرحوم آخوند می‌كنیم این است كه چطور یك امری كه شما معتقدید در ترتب و درعروضش بر دیگری عرض خاص است و لازم خاص او است و آن در وجودش جوهریت دارد ولی لحاظ جوهریت در این عروض شما نمی‌كنید این مسئله چگونه می‌شود یك همچنین تصور بشود البته من هم ندیدم اشكالی بر این قضیه گرفته بشود در تقریرات و اینها این مسئله نیست و حالا نسبت به این قضیه می‌پردازیم و بعد حل این مسئله را از همان حیثیت وجودیه ربطیه كه حقیقت ربطیه بین مَظهر و بین مُظهر می‌شود این مطلب و مسئله را در آن جا فقط حل كرد

 تلمیذ: در شواهد الربوبیه ملاصدرا این مطلب هست

 استاد: بله آن جا یك همچنین مسئله ای دارد

 تلمیذ: ...؟

 استاد: در معاد هم دارد در مبحث معاد هم دارد

 تلمیذ: ... ..؟

 استاد: بنده سابق را عرض كردم حتی افراد مثل شیخ اشراق كه قائل به اصالت الماهیه بودند كه این طور نبوده كه الان اعتراض به آنها بشود بالاخره كلام بزرگان را باید بر معنای صحیح حمل كرد آن هم همین را می‌خواهد بگوید ایشان می‌خواهند بفرمایند كه اصالت الماهیه نه به معنای اصالت الماهیه منحاز از وجود است بلكه همان نفس الوجود است منتهی الان آن نفس الوجود اسم تغیر واقعیش را ما می‌گذاریم ماهیت خوب تغیر چیزی غیر از متغیر كه نیست همان است، یك حقیقت است منتهی آن حقیقت به صور شكل مختلف درمی‌آید حقیقت خودش را كه از دست نمی‌دهد در عین این كه واقعا آن صورت به جای خود باقی است در عین حال هم آن حقیقت به جای خود باقی است تفاوت نمی‌كند وقتی كه من دستم را این زیر می‌كنم این الان دو امر در این جا برای شما متمثل است یكی دست بودن من كه این دست بودن من قابل انكار نیست و یكی آن شكلی كه به خود گرفته كه آن هم قابل انكار نیست لذا من الان دستم را باز می‌كنم ولی الان مشتم را می‌بندم دست من به جای خودش بوده یك گرم هم كم نشده یا ا ضافه نشده ولی در این جا یك امر دیگری اتفاق افتاد آن امر دست بودن به جای خودش هست ولی آن امری كه قبلا بود او از بین رفت الان یك امر دیگری هست و آن همین هیأت وضعیه‌ای كه این دست دارد این را اسمش را می‌گذاریم ماهیت حالا این جا جنبه عرض دارد در ماهیت نه آن به همان ظهور وجودی شیء است

 تلمیذ: درباره حج هم در المیزان روایتی را مرحوم علامه آورده‌اند درباره فی سبیل الله ... ...

 استاد: حج ... ...

 تلمیذ: حج بله در جلد ٩ انفاق فی سبیل الله حج است امام صادق فرمودند در آیه زكات چند روایت از عیاشی، میرزای قمی و علامه بهترین سال را حج شمرده‌اند

 استاد: بله هست من امروز قصد بیان استطاعت نداشتیم بحث استطاعت دیگر تمام شد قصدم برای عوائق استطاعت است كه چه چیزی می‌تواند عائق باشد البته عوائق متعددی است فرض كنید كه بچه داشتن زن بچه داشته باشد مریض باشد ممرض باشد شخص و همین طور فرض كنید كه راجع به امنیت طریق و تخلیه سربّ و اینها این مسئله مهمی‌است كه چه چیزی می‌تواند عائق باشد و جلوی استطاعت را بگیرد

 یكی از مسائلی كه مطرح است و جدی است همین است كه فرض كنید كه یك عروس و داماد اینها ازدواج می‌كنند اگر بخواهند حامله بشوند خوب این حامله شدن عائق می‌شود آیا باید اول این حج را انجام بدهند بعدا فرض كنید كه این زن حمل بردارد یا این كه نه شارع اجازه برای حمل داده و این می‌تواند حمل پیدا بكند حالا چه فرض بكنید كه بعد مستطیع بشود یا نشود خوب این یكی از مسائلی است كه الان به شما گفتم بروید رویش فكر كنید با توجه به مطالبی كه راجع به حج و به وجوب اطلاقی واجب مطلق گفتیم از روی دلیل بروید پیدا كنید نه این كه همین طوری بیایید بگویید نه آقا نمی‌شود یا می‌شود این جوری نه بروید از روی دلیل ادله چه حكم به عنوان فتوی شما الحمدلله مجتهد شدید دیگر آیا این یكی از مصادیق كه آیا شارع اجازه حمل را در صورت استطاعت یا امید به استطاعت كه مثلا فرض بكنید كه این عروس و داماد می‌گویند كه خوب در عرض دو یا سه سال ما به حسب ظاهر استطاعت پیدا می‌كنیم آیا شرعاً مجاز به حمل هست و این عائق می‌شود برای سالیان وقتی كه خب این حمل پیدا كند و بچه پیدا بشود و دو سالگی بشود و بعد هم فرض كنید كه نیاز به حضانت مادر دارد آیا این هست یا نیست این یكی از مسائلی است كه باید رویش فكر كنید و ببینید كه به كجا می‌رسید!